

# تأثیر مؤلفه‌های فلسفی عصر روشنیابی بر الگوهای قدرت سیاسی: مطالعه موردی آرای منتسکیو

دکتر سعید مقیمی\*

## چکیده

مقاله پیش رو، به مطالعه تأثیرات جنبش فکری و فلسفی روشنگری در قرن هجدهم میلادی و اندیشه‌های ملهم از آن، بر نحوه شکل‌گیری ساختار حکومت جدید در غرب می‌پردازد. در ذیل این بررسی نظری، آراء سیاسی منتسکیو، فیلسوف فرانسوی و یکی از چهره‌های شاخص اندیشه سیاسی جدید، به صورت مطالعه موردی، در پرتو تأثیرات جنبش یاد شده، مورد توجه قرار می‌گیرد. ویژگی‌های جنبش روشنگری با جلوه‌های عقل‌گرایی، حقوق طبیعی و نقد استبداد سیاسی بروز یافتند و به برپایی رژیم‌های سیاسی جدید بر مبنای آزادی، مدارا و تأیید حقوق فردی منجر شدند. کتاب روح القوانین منتسکیو، رویکرد جدید تجربی و جامعه‌شناختی به عرصه سیاست را جایگزین شیوه‌های کلاسیک کرد و از این طریق راه پیشرفت اندیشه سیاسی مدرن را هموار ساخت. مقاله حاضر، به توضیح و تفسیر نظریه سیاسی منتسکیو، به ویژه در ارتباط با تفکیک قوا، حقوق فردی و آزادی‌های سیاسی می‌پردازد و تأثیر این افکار را در محدود کردن استبداد سیاسی و حکومت‌های خودکامه در عصر جدید مورد سنجش قرار می‌دهد. در این مقاله، به منظور تبیین ماهیت نظریه‌های سیاسی، از نظریه توماس اسپریگنز، تحت عنوان «فهم نظریه‌های سیاسی» بهره

\* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

گرفته شده است.

## کلید واژه‌ها

جنبش فکری، فلسفی روشن‌یابی، الگوی قدرت سیاسی، منتسکیو، نقد استبداد سیاسی، تفکیک قوا، حقوق طبیعی، فردیت، عقل خود بنیاد بشری.

## مقدمه

فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد [۱] از سه حوزه روشن‌یابی [۲] سخن به میان می‌آورد:  
۱. روشن‌یابی آمریکایی American Enlightenment با نمایندگانی چون جفرسون و فرانکلین.

۲. روشن‌یابی فرانسوی French Enlightenment با نمایندگانی چون ولتر و منتسکیو.

۳. روشن‌یابی اسکاتلندی Scottish Enlightenment با نمایندگانی چون فرگسن و هیوم.

انسان به عنوان فاعل شناسایی که با توجه به تحولات دوران رنسانس و رفرماسیون جایگاهی مستقل‌تر در پیوند با دنیای عینی یافته بود حال با آغاز قرن ۱۷ و ۱۸ هرچه بیشتر با توجه با پارادایم‌های غالب فلسفی (عقلی‌گرایی، طبیعت‌گرایی، ایده پیشرفت) فرا رویش می‌توانست در سازماندهی جامعه‌اش که از حقوق فردی و آزادی فردی او نشأت می‌گرفت، سهمیم باشد. این فضا خود خالق نیاز جدیدی درحوزه نهادها و سازوکارهای سیاسی جامعه بود. حکومت‌های قانونگرا و محاط شده‌ای که بتوانند پاسخگوی تحولات صورت گرفته و یا در حال تغییر باشند. در عین حال برای روشنفکران عصر روشن‌یابی دغدغه عقلانیت و ضرورت گسترش آن موجب می‌شد که آنها بیش از آنکه به مشارکت و حضور توده توجه کنند و آنها را در قدرت و حکومت سهمیم کنند به فکر ساختار و نظامی باشند که دولتمردان حاکم و نخبگان در جامعه به گونه‌ای صحیح حکم رانی کنند و در اصل حکمرانان افرادی توانا و شایسته و خرد پرور باشند که به دور از استبداد و خودرایی به سامان دهی جامعه بپردازند. لذا توجه این متفکرین بیشتر به ساماندهی ساختار حکومت به گونه‌ای است که حداقل استبداد و حداکثر آزادی در آن تحقق یابد. از این منظر است که «مسئله شکل درست یا مشروع حکومت یا اینکه دقیقاً چه کسی

صلاحیت به دست گرفتن قدرت را دارد در جامعه‌ترین شکل آن توسط منتسکیو در روح القوانين مطرح شده است.» [۳]

بر این اساس منتسکیو یکی از نمایندگان شاخص روشنیابی فرانسیسی معرفی می‌شود که در خلق و بسط اندیشه‌های سیاسی جدید مبدأ اثر بوده است. منتسکیو در واقع اشراف زاده‌ای محافظه کار محسوب می‌شود که تحت تأثیر فضای جدید و متأثر از مؤلفه‌های فلسفی زمانه‌اش با کنکاش در جوامع بشری تلاش نمود پاسخی شایسته برای نیازهای فرا روی جامعه خود - که همان ساختار مناسب و کارآمد قدرت سیاسی بود - بدست آورد. در این تحقیق تلاش می‌گردد که به تبیین این ارتباط و چگونگی آن پرداخته شود. قابل ذکر است در این نوشتار از نظریه توماس اسپریگنز در خصوص «فهم نظریه‌های سیاسی» [۴] جهت تبیین ویژگی‌های عام اندیشه سیاسی منتسکیو استفاده شده است. [۵] بدیهی است با توجه به چهارچوب مورد نظر این مقاله از تبیین نظریه منتسکیو در خصوص ساختار قدرت سیاسی به شکل مشخص خودداری می‌شود و تنها به ضرورت مباحث مطروحه به برخی از وجوه نظریه منتسکیو در این رابطه اشاره می‌گردد.

## اهمیت و تعریف موضوع

برجستگی عصر روشنیابی در تثبیت و گسترش بنیانهای مدرنیته و ساماندهی تفکر بشری در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای است که اغلب بدان اذعان دارند. منتسکیو یکی از متفکران برجسته این عصر است که حوزه اندیشه سیاسی از دو جهت از آرای وی تأثیر پذیرفته است. [۶] حوزه اول به تأثیر وی در پیشرفت و تثبیت روشهای تحقیق در حوزه سیاست بر مبنای اصل تجربه‌گرایی است. حوزه دوم ارائه نظریه سیاسی در خصوص ساختار قدرت بر پایه اصل تفکیک قوا است که خود یکی از نظریه‌های اساسی دولت مدرن یعنی دولت مشروطه<sup>۱</sup> را قوام بخشیده است.

بنابر اهمیت آرا و نظریات منتسکیو در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی مدرن، این گفتار درصدد است به اختصار تأثیر و ارتباط دو مؤلفه از سه مؤلفه فلسفی بنیادی عصر روشنیابی

(خردگرایی و طبیعت‌گرایی) بر شکل‌گیری و تبیین ساختار قدرت سیاسی نزد منتسکیو را ارزیابی نماید.

## منتسکیو و آثارش

شارل لوئی دوسکوندا بارون دو منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) در قصر خانوادگی لا برد، نزدیک بر دو در فرانسه زاده شد. در یازده سالگی وی را به کالج اورتوریان در ترویوی واقع در سی کیلومتری پاریس فرستادند. در شانزده سالگی برای تحصیل علم حقوق به بر دو بازگشت و در نوزده سالگی تحصیلات خود را در مدرسه حقوق به پایان رساند. پدرش در سال ۱۷۱۳ در گذشت و برای او که اکنون جوانی بیست و چهار ساله بود، ملک و ثروت قابل ملاحظه‌ای به ارث گذاشت. به گفته ویل دورانت از این پس منتسکیو «در سخنان خویش به قلمرو من و رعایایم اشاره می‌کرد و خواهیم دید که تا پایان عمر با سر سختی از فئودالیسم پشتیبانی کرد.» [۷] در ۲۷ سالگی دوباره اقبال به منتسکیو روی کرد و وی ثروت و مقام یکی از عموهایش را که ریاست پارلمان (دادگاه) بر دو را به عهده داشت به ارث برد. وی ریاست آنجا را به مدت دو سال به عهده داشت و در خلال آن مدت کتاب «نامه‌های ایرانی» را منتشر کرد.

نامه‌های ایرانی بدون ذکر نام نویسنده به وسیله ناشری به نام پیر مارتو در کلن منتشر شد. [۸] اما هویت نویسنده به مدت طولانی پنهان ماند و کتاب با استقبال چشمگیر در طول یک سال هشت بار تجدید چاپ شد. این کتاب مشتمل بر مجموعه نامه‌هایی است که دو ایرانی به نام اربک و ریکا در طول اقامتشان در پاریس و مسافرت‌هایشان در اروپا به دوستان خود در ایران نوشته‌اند. نامه‌های ایرانی به شکل انتقادی بازگو کننده وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زمانه منتسکیو است به گونه‌ای که حتی طبقه حاکم در فرانسه نیز مورد انتقاد و تمسخر قرار می‌گیرد و در این رابطه موسکا بر این باور است که «این کتاب موفقیت زیادی در میان طبقه حاکم که بیش از همه مورد تمسخر قرار گرفته بود کسب کرد و این خود نشانه انحطاط آن بود زیرا یک طبقه حاکم نیرومند و مطمئن به مشروعیت حاکمیت خود هرگز اجازه نمی‌دهد که آلت تمسخر واقع شود.» [۹] نگاه انتقادی منتسکیو در نامه‌های ایرانی حوزه دین را نیز بی‌نصیب نمی‌گذارد. بنا به باور نگارنده نامه‌های ایرانی «پاپ رییس مسیحیان است. او معبودی باستانی است. مردم او را

برحسب عادت می‌پرستند، گذشته او حتی برای شاهزادگان نیز رعب‌آور بود چه می‌توانستند آنان را از اریکه قدرت به زیر بکشند همانگونه که سلاطین ما پادشاهان ارمنستان و گرجستان را سرنگون می‌کردند.» [۱۰]

انتشار نامه‌های ایرانی با رفت و آمد منتسکیو با محافل خاص پاریس همراه بود. با هلسیوس و دالامبر طرح دوستی ریخت و در عین حال با عناد یسوعیان روبرو شد. هنگامی که درخواست ورود به فرهنگستان فرانسه را داد کاردینال دو فلوری با انتخاب او مخالفت کرد. از کتابهای مهم دیگر منتسکیو که در سال ۱۷۳۴ منتشر گردید «تفکراتی درباره علل عظمت و انحطاط رومیان» بود. این کتاب تلاشی بود در راستای کار مهم‌تر منتسکیو در فهم چگونگی روند تحولات اجتماعی و سیاسی جوامع که با مطالعه و مسافرت و دیدن مناطق مختلف اروپا توأم گردید.

منتسکیو در آوریل ۱۷۲۸ سفری را به مدت سه سال آغاز نمود که در آن از سرزمین‌های ایتالیا، اتریش، مجارستان، سوئیس، آلمان، هلند و انگلستان دیدن نمود و در پایان این سفر عنوان داشت که «آلمان برای گردش و سیاحت، ایتالیا برای اقامت، انگلستان برای تفکر، فرانسه برای زندگی بوجود آمده‌اند.» [۱۱]

تلاش بیست ساله منتسکیو نهایتاً در سال ۱۷۴۸ به انتشار کتاب «روح القوانین» در پاریس منجر گردید که این اثر را بسیاری «آشفته‌ترین شاهکار» قرن هجدهم دانسته‌اند. این اثر ظرف چهار ماه بیست و دو بار تجدید چاپ گردید. بررسی‌های اجتماعی و تاریخی منتسکیو در این اثر به گونه‌ای است که بسیاری او را از پیشگامان علم جامعه‌شناسی دانسته‌اند. ریمون آرون در کتاب «مراحل اساسی در جامعه‌شناسی» [۱۲] بر این باور است که منتسکیو آخرین فیلسوف کلاسیک و نخستین جامعه‌شناس جدید است. در روح القوانین نویسنده به مطالعه تطبیقی جامعه و قوانین و حکومت در جوامع می‌پردازد. علی‌رغم وجود ضعفها و آشفتگی و بی‌انسجامی مطالبی که خواننده با آن دست به‌گریبان می‌شود درباره آرای منتسکیو می‌توان گفت: نخست اینکه «نفوذ و تأثیر او عظیم بوده است، دوم اینکه پس از ارسطو او نخستین کسی بوده که رساله‌ای منظم و روشمند درباره سیاست نوشته است، سوم اینکه پایه رساله او حقایق (ولو تحریف شده) تاریخی است، نه قانون طبیعی، چهارم اینکه با این همه، به فرض که روح القوانین ساختی داشته باشد، مشاهده این ساخت دشوار است.» [۱۳]

## عصر روشنیابی و منتسکیو

هرچند رفرماسیون و رنسانس سر منشأ تغییر و تحولات جدید محسوب می‌شوند لیکن نه رفرماسیون و نه رنسانس هیچ یک مطلق‌گرایی و حکومت استبدادی را در واقع به چالش نکشیدند. ماکیاول در کتاب «شهریار» عالی‌ترین مرجع قدرت سیاسی را تابع هیچ شرط و محدودیتی قانونی نمی‌دانست و بعدها هم هاینز قدرت مطلق دولت را مطرح نمود، هرچند که آن را «خدای میرا» می‌دانست. همزمان با پیدایش اقتصاد پولی، دولت در عصر جدید در لباس نهادی ظهور می‌کند که مدعی است «برای اینکه تجارت و بازرگانی بر شالوده‌ای مطمئن به شکوفایی برسد و شهروندان از ثمرات کار و کوشش خویش بهره‌مند شوند، قوه الزام و اجبار باید منحصر به او باشد.» [۱۴] از سوی دیگر در رفرماسیون هرچند کلیسا و قدرت مطلقه آن به چالش کشیده شد ولی کالوین و لوتر نیز مقید بودن اراده را احیا کردند. تعارض کلیسا و دولت جدید زائیده بورژوازی، تعارض و اگذاری یک قدرت مطلقه به نهاد دیگری است، یعنی از کلیسا و پاپ به پادشاهان. این ساختار متمرکز قدرت نزد پادشاهان از سویی بایست به ساماندهی جوامعی که با تشتت و افول رو به رو هستند می‌پرداخت و از سوی دیگر به عنوان قدرت فائده زمینی در برابر حوزه روبه گسترش دینی نه تنها مقاومت می‌کرد بلکه به نوعی آن را محدود و از میدان به در می‌کرد. همانگونه که وینسنت یادآور می‌شود «در نظریه دولت مطلقه، یکسان سازی پادشاه و دولت هدف غایی بود. وقتی تصور شد که وحدت پادشاه و دولت بدین گونه از حمایت خداوند نیز برخوردار است نظریه دولت مطلقه و حق الهی پادشاهان با هم در آمیختند.» [۱۵] نکته اساسی در حق الهی پادشاه این بود که اتباع به حکم و وظیفه مذهبی خود از مقاومت در مقابل حاکم منع می‌شدند و شهریار خود تجسم واقعی قانون بود. «اغلب فراموش می‌شود که نظریه حق الهی شهریار به این معنا نظریه‌ای جدید است که رشته پیوند تصورات قرون وسطایی و جدید درباره سیاست را تشکیل می‌دهد. حق حکومت در شخص حاکم غیر دینی نهفته بود و اقتدار پاپ و امپراطور سرانجام در شخص شهریار گرد آمده بودند.» [۱۶] دوران سلطنت طولانی لوئی چهاردهم (۱۷۱۵-۱۶۴۳) دوران دولت مطلقه براساس حق الهی بود و منتسکیو در برابر این جایگاه قرار می‌گیرد. لوئی چهاردهم شخصاً بر این باور بود که موجودی برتر و خارق‌العاده است که بر مسند شاهی نشسته است.

جانشین لوئی چهاردهم نیز سلطنت را امری الهی می‌دانست. نظریات لوئی پانزدهم (۱۷۷۴-۱۷۱۵) که دوران سلطنتش نیز با فعالیت‌های علمی و ذهنی منتسکیو هم‌زمان بود نیز هنوز همان «نظریات ریشلیو و بوسوئه بود که هر دو سلطنت را امری الهی می‌دانستند... هیچ حدی وجود نداشت مگر آنچنان حدودی که پادشاه به حکم وجدان برای خود بشناسند. قانون الهی و طبیعی به اصطلاح بوسوئه قدرتی رهنمودی یا ارشادی بود، یعنی رأی یا اندرزی فاقد قدرت الزامی» [۱۷] در اعتراض به چنین فضایی است که کتاب نامه‌های ایرانی به رشته تحریر در می‌آید و به نوشتاری تند بر علیه حاکمان وقت تعبیر می‌شود و در عین حال با استقبال نیز روبه‌رو می‌گردد. بنا به باور منتسکیو «سلطنتی فاسد زیر فرمان مشتی معشوقه که مرجعیت و اقتدار را در بست غضب کرده‌اند و میان خودشان جزء به جزء به فروش گذاشته‌اند» [۱۸]

در واقع باید یادآور شد که این عصر روشنی‌یابی است که با توجه به رویکردهای جدید فکری خود فصل نوینی را در جهت تبیین و توضیح روابط سیاسی و اجتماعی گشود. بومر به درستی اشاره می‌کند که «نظریه اجتماعی عصر روشنی‌یابی با فردگرایی و دنیاگرایی خود چندین سیر فکری را روشن ساخت. فلاسفه روشن اندیشی در عصری زیستند که آزادی بر نظم به عنوان مسئله اصلی جامعه سبقت گرفته بود. بنابراین ایشان نه از نگاه دولت بلکه از نگاه فرد به بحث سیاست و اقتصاد پرداختند» [۱۹] اما چنین دستاوردی تنها زائیده خواسته متفکران این عصر نبود بلکه متأثر از تحولات صورت گرفته یا در حال انجامی بود که در تمامی حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر شگرف خود را بر جای می‌گذاشت. نوآوری در علوم طبیعی و درک فراختر از انسان و جهان مبنایی بود که بسط روشها و قوانین علوم طبیعی را به حوزه مطالعه انسانی و جامعه محقق می‌ساخت. «واژگانی که فلاسفه روشن اندیشی به کار می‌بردند، حکایت از شیوه فکر ایشان دارد... واژه «عقل»، «طبیعت» و «پیشرفت» با شدت بسیار در نوشته‌ها و سخنان آنها تکرار می‌شوند... خرد به ویژه در میان فرانسویان بعضاً معنایی دکارتی و بعضاً معنی لاکئی و نیوتنی داشت» [۲۰] این ویژگی، خصیصه‌ای است که فصل ممیز اندیشمندان عصر روشنی‌یابی با متفکران گذشته را به خوبی نشان می‌دهد. منتسکیو نیز در چنین فضا و شرایطی است که با بهره‌گیری از روش تجربی به مطالعه تطبیقی جوامع، قوانین و حکومت در کتاب روح القوانین می‌پردازد. «درست است که در این کار کسانی بر او فضل تقدم داشته‌اند و مخصوصاً ارسطو... با این همه طرح منتسکیو را باید در پرتو فلسفه معاصر او نگریست. او می‌خواست در

زمینه سیاست و قانون همان نگرش استقرایی را که فیلسوفان دیگر در دیگر زمینه‌ها اعمال کرده بودند به کار برد.» [۲۱]

## خردگرایی: ویرانگری دوران ساز

شکل‌گیری و قوام هرچه بیشتر اصول فلسفی عصر روشن‌یابی یعنی خردگرایی، طبیعت‌گرایی و ایده ترقی و پیشرفت با توجه به تبیین جدید آنها به شکل مستقیم در پایه‌ریزی رهیافتهای جدید سیاسی عصر نوین از جمله آزادی، برابری، طرد حکومت خود سرانه، مدارا و تساهل و... نقش بارزی را ایفا می‌کند. عقل‌گرایی چه در مفهوم دکارتی آن که سرچشمه علم و آگاهی انسان را در توان ذهنی و عقل آن باز می‌شناخت و یا براساس مفهوم سنت تجربه‌گرایی که فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) به آن تعلق دارد، فضایی را پدید آوردند که براساس آن انسان به عنوان موجودی عاقل به وسیله آگاهی خود می‌تواند زندگی‌اش را هدایت و به زندگی خویش با اتکا به توان فکری‌اش جهت و مفهوم ببخشد. فلاسفه عصر روشن‌یابی ایمان جدیدی را جانشین باورهای قبلی انسان عصر خود نمودند و آن ایمان پرشور نسبت به عقل و علم بود «فرد دیگر حاصل جمع تصورات فطری نیست که پیش از تجربه به انسان ارزانی شده باشد و ذات مطلق اشیا را آشکار کند. سده هجدهم به فرد بیشتر به مثابه یک امر اکتسابی می‌نگرد تا به منزله یک میراث. فرد خزانه ذهن نیست که حقیقت هم چون سکه‌ای در آن ذخیره شده باشد، بلکه نیروی عقل اصیلی است که ما را در کشف و تعیین حقیقت راهنمایی می‌کند. همین تعیین حقیقت هسته و پیش فرض لازم برای هرگونه یقین واقعی است.» [۲۲] فرد نوین از آن جهت که می‌تواند به جز کشف به اختراع و آفرینش نیز دست یازد وجه تمایزی می‌یابد که آن را به نوعی به عنوان خالق نیز می‌تواند معرفی کند. بنابراین برخی از صفات متافیزیکی خالق حال در مفهومی زمینی به وجود مخلوق گره می‌خورد و ویژگی عمده خدا در تفکر دینی که آفرینش و خلقت است در وجود انسان مدرن نیز تسری می‌یابد. در نتیجه او می‌تواند به عنوان خالقی زمینی به ایفای نقش جدید خود بپردازد. لذا خود می‌خواهد و می‌تواند اخلاق، حکومت و... را آنگونه که می‌پندارد فارق از هرگونه سیطره زمینی و فرازمینی بسازد. ولتر قدرت خرد را در توانایی فرا رفتن از این جهان تجربی نمی‌داند بلکه معتقد بود که «قدرت فرد در این است که به



ما پیامزد چگونه در همین جهان تجربی احساس راحتی کنیم» [۲۳] چنین عقلی با چنین مدعایی طبیعی بود که دیگر نمی‌توانست هیچ چیز را از روی ناآگاهی بپذیرد، لاجرم نسبت به اقتدار سنت و ایمان به دیده تردید می‌نگریست. فرد جدید «انسانی متعقل و قائم به خویش» را به تصویر می‌کشید که می‌تواند خود سامان باشد.

این رهیافت فلسفی از سوی دیگر با اندیشه بورژوازی که انسان را موجودی دنیوی که باید از این امکان بهره‌مند باشد که به تولید و لذت از این وجه بپردازد نیز کاملاً تقویت می‌شود. گلدمن در این رابطه عنوان می‌نماید که در پروسه تاریخی تمدن غرب، تاریخ اجتماعی روشنیابی «یک مرحله مهم تاریخی در رشد اندیشه بورژوازی غرب است... مهمترین پیامد گسترش اقتصاد بازار آن است که فردی که در گذشته تنها یک عنصر جزئی در کل روند اجتماعی تولید و توزیع بود، از آن پس در هر دو زمینه هم در ضمیر خود و هم در شعور هم‌نوعان خود، یک عنصر مستقل نوعی جوهر فرد و یک نقطه عزیمت به شمار می‌آید» [۲۴] منتسکیو نیز در روح القوانین نشان می‌دهد که چگونه تکامل تجارب در جهان باستانی بر نظام‌های سیاسی تأثیر گذاشت و منابع و شرایط متفاوت اشکال مختلفی از حکومت را به وجود آورد و بر این اساس در کتاب روح القوانین ترکیب تجارت، مدارا و آزادی را در ساختار سیاسی انگلستان به عنوان یک نمونه شاخص مورد تقدیر قرار می‌دهد. وی تجارت را عامل پویایی و تساهل و گسترش فرهنگ می‌داند.

مطرح شدن و قوام یافتن «انسان متعقل قائم به خویش» نه تنها چالش وجود آمده در حوزه دین پس از رفرماسیون را بیش از پیش عمیق‌تر نمود بلکه حوزه ذهنی و اجتماعی قدرت سیاسی را نیز برخلاف گذشته به چالش کشید و بدین ترتیب می‌توان گفت از تبعات مهم اجتماعی - سیاسی فردگرایی به چالش کشیدن حوزه قدرت تخت و منبر بود. در واقع خردگرایی در عصر روشنیابی الزام ساماندهی و طرح مجدد پاسخ‌های خویش را برای مسائل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فراهم نمود. حال دیگر مبانی تعریف قوانین نیز تغییر یافته بود. حکومت کلیسایی قانون را منبعث از اراده الهی می‌دانست، اراده‌ای که به گفته کاسیرر «مطلقاً خرد گریز» [۲۵] است و خرد انسان از فهم آن ناتوان و از نفوذ در آن عاجز است. قانون فردگرا که بر پایه «انسان متعقل قائم به خویش» تعریف می‌شد، باید دو کار اساسی انجام می‌داد:

۱. تلاش برای ماهیت‌سازی و بدست آوردن اصالت و استقلال خود در برابر تعالیم جزئی کلیسا و خداشناسی آن تا خود را از حوزه قیمومت الهیات رها سازد.

۲. از سوی دیگر می‌باید قلمرو خویش را در مقابل قلمرو دولت تعیین و مرز خود را با دولت به وضوح مشخص کند زیرا فردگر است.

بنابراین قیومت ذهنی را هم که در استبداد فردی و دولت لویاتانی وجود دارد را نیز نمی‌توان پذیرفت. به همین دلیل است که منتسکیو هم کلیسا را به باد انتقاد می‌گیرد و هم آزادی را پاس و هم حکومت استبدادی را عامل تباهی می‌داند. منتسکیو بر این باور بود که «انسان دو موجودیت دارد موجودیت مادی، موجودیت با شعور. به عنوان موجودی مادی مانند سایر اجسام تابع قوانین تغییرناپذیر است ولی از جهت اینکه موجودی صاحب شعور است لاینقطع از قوانین الهی تجاوز می‌کند نه تنها از آنها تجاوز می‌کند بلکه قوانینی را هم که خودش وضع کرده است تغییر می‌دهد.» [۲۶] منتسکیو در این تقسیم‌بندی وجود انسان را همانند سنت رایج قرون وسطا به دو وجه پست مادی و ملکوتی تقسیم نمی‌کند. بلکه وجه مادی و وجه شعور را که همان خرد متعارف است برای او در نظر می‌گیرد، که خود نشان دهند سیطره خردگرایی عصر روشن‌یابی است و در عین حال بر پایه این وجه شعور یا خردگرایی است که به مسئله معنویت و دین نیز می‌پردازد. جالب است که در این شرایط انسان تابع یا اسیر بی‌قید و شرط قانون الهی پیش‌گفته کلیسا نیست (چون می‌تواند از آن بگذرد) بلکه تابع قانون مادی و یا قانون طبیعی است که بعداً منتسکیو آن را شرح می‌دهد.

خردگرایی جدید باعث شد که مفهوم «قانون طبیعی» به تدریج با مفهوم حقوق طبیعی ارتباط پیدا کند که به علت ماهیت جهانی و تساوی طلبانه‌اش تأثیر انقلابی بر سیاست گذاشت. قانون طبیعی اینک دیگر مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور عقل نبود که وظایف مؤمنان مسیحی را تعیین می‌کرد بلکه مجموعه‌ای از حقوق فردی به شمار می‌رفت. اندیشه حقوق طبیعی و انسانی جزء اصلی مفهوم قانون طبیعی است، حقوق طبیعی و انسانی خواسته‌های موجه و مشروعی هستند که به انسانها تعلق می‌گیرند و مبتنی بر اصول و ارزشهایی است که ترک، انتقال، و یا سلب آنها ممکن نیست. به گفته وینست [۲۷] این حقوق، حقوقی فردی، ما قبل اجتماعی و خاص آدمیان است. سنت حقوق طبیعی در قرن بیستم در قالب اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تدویم یافته است.»

خرد تجربه‌گرایی عصر روشنگری از سوی دیگر امکان بررسی ساختار اجتماعی را در اختیار منتسکیو قرار می‌دهد. از نظر وی «نخستین افکار بشر افکار حکیمانهای نخواهد بود و بیشتر در

فکر حفظ وجود خود می‌باشد تا در خیال دانستن منشا وجود خود، آنگاه چنین بشری در ابتدا فقط ضعف خود را احساس می‌کند و بس و بی اندازه ترسو می‌باشد... بنابراین دیده می‌شود صلح نخستین قانون طبیعت است. [۲۸]» همانگونه که آلتوسر [۲۹] یادآور می‌شود، منتسکیو برخلاف هابز یا لاک به سراغ منشأ جامعه به عنوان سؤال اصلی نمی‌رود، مطلب اساسی برای وی عملکرد یک جامعه یعنی قوانین عینی یا ساختارهایی است که برای عملکرد یک جامعه مفید است. او با فاصله گرفتن از نظریه قرارداد اجتماعی، عقیده هابز مبنی بر اینکه افراد بشر می‌خواهند هم دیگر را به فرمان خویش درآورند را چندان معقول نمی‌داند. «زیرا فکر فرمانروایی فکر تسلط ساده نیست بلکه مرکب و مربوط به سیر افکار می‌باشد و برای شخص قبل از سایر افکار تسلط تولید نخواهد شد.» [۳۰] لذا از نظر منتسکیو در هر جامعه متشکل، کسانی که بر مسند قدرت قرار دارند تمایل و گرایش طبیعی به سوء استفاده از آمریتشان وجود دارد و شکل حکومت هر چه باشد سوء استفاده از قدرت به معنای سیطره استبداد است. از آنجایی که بنا به خرد نوین، فردگرایی مورد بحث مستلزم آزادی است و با آن پیوندی ناگسستنی دارد آزادی یکی از دغدغه‌های اصلی منتسکیو و هم عصرانش است. بنابراین بی سبب نیست که تعادل و توازن قدرت حاکم و آزادی فردی محور بررسی ساختار حکومت را در روح القوانين تشکیل می‌دهد. «هر نوع زندگی اجتماعی مستلزم محدودیت آزادی‌های فردی است. اما این محدودیت تا کجا باید پیش رود؟ این یکی از پرسشهای محوری فیلسوفان مدرن است. در مرحله نخست ضرورت داشت که بر اولویت حقوق فردی در برابر استبداد تأکید شود. این کاری بود که فیلسوفانی چون لاک و منتسکیو انجام دادند.» [۳۱] شاید به این دلیل بود که بعدها در نزد روسو در کتاب قرارداد اجتماعی «این قانون نیست که مقدم بر آزادی قرار می‌گیرد و شرایط آن را تبیین می‌کند، این آزادی است که قوانین را مقرر می‌دارد. برای منتسکیو آزادی در سایه قانون میسر است، برای روسو بی‌آزادی قانونی در بین نخواهد بود.» [۳۲] در عین حال آزادی لازمه پیشرفت عقل بود و عقل مبنای شکل‌گیری هویت انسان جدید تلقی می‌شود. بدیهی است در چنین حالتی استبداد برهم زننده این ارتباط معقول تلقی می‌شد. «فیلسوفان روشنگری بر این باور نبودند که مسئله حکومت به امر ساده «مشروعیت» و وراثت قانون سلطنت حفظ وضعیت موجود و دفاع از حق مالکیت خصوصی و امتیازات طبقاتی خلاصه می‌شود. خواست مشخص آنها به قدرت رسیدن دولتهایی بود که می‌بایست از طریق برقراری صلح، شکوفایی اقتصادی، رفاه و عدالت در جامعه

مدنی پیشرفت اجتماعی را ممکن می‌ساختند. آنها آزادی فردی را بخشی از این اهداف می‌دانستند.» [۳۳] از نظر منتسکیو «آزادی سیاسی فرد، آرامش خاطر است که از اعتقادش به ایمنی خود در اجتماع ناشی می‌شود. برای دست یافتن به این آزادی لازم است که تشکیلات حکومت به نحوی باشد که هیچکس در اجتماع از دیگری هراسی نداشته باشد.» [۳۴] بنا به باور وی آزادی در ساختاری از حکومت حفظ می‌شود و امکان پاسداری از آن وجود دارد که مکانیسمها و ساختار قدرت سیاسی اجازه و امکان سیطره بی چون چرای فردی را فراهم نماید. زیرا «طبیعت و ماهیت حکومت و قدرت استبدادی این است که چون تنها یک نفر در رأس آن واقع شده بعد از او، مجری این قوه هم همواره یک نفر می‌باشد زیرا مردی که حواس خمسه او دائماً به او می‌گوید او همه چیز است و دیگران هیچ چیز، طبعاً تنبل و شهوت پرست و جاهل خواهد بود.» از سوی دیگر «در حکومت استبدادی که قانون اساسی وجود ندارد محافظین قوانین هم پیدا نمی‌شوند به همین جهت است که در این کشورها معمولاً مذهب بی‌اندازه قوت دارد.» [۳۵]

شکستن این روند از نظر منتسکیو تابع ارائه ساختاری از حکومت است که در آن قوای مجریه، قضائیه و مقننه متمایز و جدا از یکدیگر باشند. در این حالت هر قوه، قوای دیگر را مهار می‌کند و امکان سیطره یک فرد یا گروه را بر قدرت سیاسی به حداقل ممکن کاهش می‌دهد. هر چند نطفه نظریه تفکیک قوای منتسکیو را باید در آثار گذشتگان به خصوص جان لاک جستجو نمود ولی بالواقع چنین تمیز و تفکیک مشخص کار ویژه‌های حکومت زائیده تفکر و برداشت منتسکیو است. از نظر لاک «مهمترین وظایف دولت همچنان قضایی بودند، قوه مقننه به معنای وسیع کلمه متضمن قوه مجریه نیز بود که براساس آن پادشاه خود جزئی از پارلمان تلقی می‌شد... نظریه لاک در واقع همان نظریه قانون اساسی متعادل بود... منتسکیو اصطلاح تفکیک قوای خود را خود ابداع نکرد... با این حال مشهورترین شرح و بحث از این نظریه را... عرضه داشت... مفهوم کار ویژه جداگانه حکومت زمانی پیدا شد که اندیشه امکان وضع قانون به وسیله انسان متصور گردید.» [۳۶] و این دست آوردی بود که به شکل گسترده «انسان متعقل قائم به خویش» در عصر روشن‌یابی به ارمغان آورده بود و به مدد آن نیز منتسکیو طرح جامع‌تری از ساختار متعادل‌تر قدرت را پیشنهاد نمود.

البته لازم به یادآوری است که تلاش منتسکیو برای تحقق آزادی تنها محدود به بررسی

ساختار حکومت نمی‌شود. وی در کتاب روح القوانين به این نکته به درستی اشاره می‌کند که «بررسی در موضوع آزادی سیاسی و روابطی که با سازمان دولت دارد کافی نیست باید آن را در روابطی هم که با مردم دارد نیز مطالعه کرد.» [۳۷] برای منتسکیو آزادی سیاسی دو وجه دارد، یکی نسبت به سازمان حکومت و دیگری نسبت به مردم و اجتماع. شاید بتوان گفت که وجه تمایزی که فرانسویس لیبر در خصوص تقابل آزادی بر طبق سنت انگلیسی و آزادی مطابق سنت فرانسوی بیان می‌کند در اینجا قابل ردیابی می‌باشد. بنا به باور لیبر «طرفداران آزادی به سبک فرانسوی سراغ آن را در حکومت می‌گیرند، اما بر وفق نظر هواخواهان آزادی به سبک انگلیسی، این جستجو بیهوده است. از لوازم ضروری نظریه طرفداران آزادی به سبک فرانسوی یکی این است که فرانسویان اوج تمدن سیاسی را سازمان یافتگی می‌دانند، یعنی اوج مداخله دولت. ملاک اینکه این مداخله به معنای آزادی است یا استبداد، صرفاً این است که چه کسی مداخله می‌کند و مداخله به سود کدام طبقه صورت می‌پذیرد. اما به موجب نظر طرفداران آزادی به سبک انگلیسی، این مداخله همیشه به معنای حکومت مطلقه است... فرانسویانی چون منتسکیو و بعدها بنژامن کنستان و مهمتر از همه توکویل احتمالاً به سنت بریتانیایی نزدیک‌ترند تا به سنت فرانسوی.» [۳۸]

از سوی دیگر نکته مهمی که نباید از ذهن دور داشت این است که امکان و اشتیاق چنین نسبت سنجی وسیعی بین پدیده‌های اجتماعی و ریشه‌یابی آنها در عوامل مختلف اجتماعی و تاریخی متأثر از روش تجربه‌گرایی بود که فیزیک جدید با نام اورانی چون گالیلیه و نیوتن برای فلاسفه روشن‌یابی بر جای گذاشته بود. «نیوتون کار عظیم و بی‌سابقه‌ای را انجام داده بود. این کار عبارت بود از توضیح جهان مادی به وسیله چند قانون اصولی که مجال و قدرت و وسیعی داشتند و می‌توانستند لااقل اصول مختصات و روش و رفتار هر جزء از هر جسم مادی را در عالم با میزانی از دقت و سادگی تعیین کنند که پیش از آن کسی خواب آن را هم ندیده بود. در آن هنگام نظم و وضوح بر قلمرو علم فیزیک حکمفرما بود. طبیعت و قوانین در شب نهفته بود. خدا گفت: نیوتون بیاید و همه جا نورانی شد.» [۳۹] بی‌سبب نبود که «قدرت» همانند «نیرو» در فیزیک، مرکز توجه فلاسفه سیاسی آن عصر را به خود اختصاص داده بود. قدرت تحت تأثیر همان قوانینی قرار می‌گرفت که در علم فیزیک نیرو متأثر از آن بود. رابطه علت و معلول، عمل و عکس‌العمل مبنای تبیین و بررسی قدرت قرار گرفت. پدیده‌های اجتماعی در صورت بررسی

دقیق بیان کننده این قوانین بودند کاری که منتسکیو در روح القوانين به آن اهتمام ورزید. برای منتسکیو قدرت حکایت از رابطه عینی داشت که به هر نحو که سازمان می‌یافت برآیند بیرونی و تأثیر آن بر فرد و جامعه کاملاً متفاوت بود. قدرت ذاتاً فاسد نبود بلکه این رابطه علت و معلولی برخاسته از مکانیسم و ساختاری بود که امکان تمایل و نیل قدرت به استبداد را فراهم می‌نمود (رابطه‌ای که با توجه به شرایط عینی حتی در برخی جوامع قابل دفاع بود) اگر این رابطه تغییر می‌کرد برآیند بیرونی قدرت نیز کاملاً متفاوت بود. تفکیک قوا تغییر روابط علی بود که منجر می‌شد حکومت استبدادی امکان ظهور را نیابد. کریستیان دلاکامپانی [۴۰] به درستی اشاره می‌کند از قرن هفدهم به بعد می‌بینیم که فلاسفه بیش از گذشته، قدرت سیاسی را به صورت یک نیرو به معنای فیزیکی آن و عرصه اجتماعی را به مثابه میدان برخورد «نیروهای» که برضد یکدیگر عمل می‌کنند یعنی مثل اجسام «جامدی» که با یکدیگر تصادم می‌کنند، به تصویر می‌کشند. فکر تفکیک قوا یا به تعبیر خود منتسکیو تقسیم قوا کاملاً انطباق دارد با بینش کلی منتسکیو از مسائل اجتماعی که خود این دید کلی هم مشتق از «علم جدید» بود.

### طبیعت گرایی: بازگشت به خویشتنی دگرگونه

طبیعت گرایی یکی دیگر از پارادایم‌های غالب عصر روشنیابی بود که در شکل‌گیری آراء و نظریات متفکرین این عصر تأثیر بسزایی باقی گذاشت. «فلاسفه روشن اندیشی (البته به جز شکاکانی مانند هیوم) وجود قانون و نظم کلی و سراسری را در طبیعت مادی و نیز توانایی عقلانی انسان برای فهم آن را مفروض می‌گرفتند. همچنین آنها بر خصلت پیشینی قوانین کلی و قوانین طبیعی و حقوق طبیعی در جامعه انسانی تأکید می‌ورزیدند.» [۴۱] این نگاه به طبیعت و انسان از سویی مقوم تساوی و فردگرایی انسان و از سویی دیگر امکان تلاش برای سیطره بر طبیعت و برپایی نظم اجتماعی مورد نظر انسان را نیز فراهم می‌نمود. فرو ریختن تصور قرون وسطایی جهان، کیهان را از تصویری کاسموسی بودن به معنی سلسله مراتبی بودن افلاک و عناصری که به طور بی‌واسطه دست یافتنی نباشد خارج نمود. اما در واقع جنبه مهم این دگرگونی بنا به باور کاسیرر «در این گسترش بی حد و حصر نیست، بلکه در این است که اکنون روح (ذهن) از نیرویی تازه در درون خود آگاه شده است... اندیشه قرون وسطایی اساساً این

وظیفه را به عهده داشت که معماری وجود را دنبال و طرح کلی آن را ترسیم کند... هر مرحله از واقعیت جایی ویژه داشت و بر مبنای این جایگاه ویژه ارزش آن نسبت به نزدیکی یا دوری از علت نخستین، تعیین می‌شد. در این نظام برای شک جایی وجود نداشت.» [۴۲] بدیهی بود این رهیافت با برداشت تجربه گرایانه آن عصر همخوانی نداشت. برای فیلسوفان عصر روشنیابی انسان به عنوان بخشی از طبیعت تلقی می‌شد که بایستی همانند آن مورد مطالعه قرار می‌گرفت. لذا امور انسانی همانند امور طبیعی که به مدد علم تجربی در حال شناسایی و بررسی و در عین حال قابل دستیابی بود، مورد توجه قرار می‌گیرد. قانون طبیعی که در قرون وسطی براساس آموزه‌های دینی کلیسا تبیین می‌گردید حال به تدریج از سیطره تفکر کلیسایی فاصله می‌گرفت و تمرکز خود را بر قواعد عینی که عقل به استنباط آن دست می‌یافت و حتی خداوند نیز از آن قانون خود ساخته پیروی می‌کرد نزدیک می‌شد. مفهوم جدید طبیعت، مستلزم، فردیت، استقلال و جزئی بودن اجسام نیز می‌شد. نکته‌ای که در جهت تقویت انسان متعقل قائم به خویش مشخصاً گام بر می‌داشت.

«منتسکیو در نامه‌های ایرانی این اصل را - که گروسیوس نیز قانون طبیعی را بر آن استوار کرده بود - موکدا تکرار می‌کند که عدالت رابطه تناسب است و این رابطه همواره همین طور می‌ماند و مهم نیست که چه موجودی آن را درک می‌کند، چه خدا، چه فرشته و چه انسان... از این رو حتی اگر خدا وجود نداشته باشد، ما می‌باید به عدالت عشق بورزیم و تا آنجا که می‌توانیم بکوشیم تا خود همانند آن وجودی بشویم که تصور والایی از او داریم.» [۴۳] در واقع در عصر روشنیابی پیوند با طبیعت ضرورت حضور و ادامه مفاهیمی چون عدالت و آزادی را توجیه می‌کرد. همچنین از سوی دیگر این مفاهیم را از سیطره محدودیت تعاریف دینی رها می‌کرد و به گستره طبیعت و حیات انسانی پیوند می‌زد. در این شرایط این مفاهیم عالیه حالت پیشینی و ماورای طبیعی ندارند بنابراین جدا از سوژه شناسایی نبوده و در اختیار آن قرار دارند. از نظر منتسکیو «قوانین به معنای اعم عبارت از روابط لازم و تأثیرات و نتایج مستقیمی هستند که از طبیعت موجودات حاصل می‌گردند و به این معنی تمام موجودات برای خود قوانینی دارند. الوهیت، عقول عالیه بشری، دنیای مادی، انسان، جانوران هر یک قوانینی مربوط به خود دارند که از طبیعت آنها حاصل شده و با قوانین زیست تطبیق می‌کند. آنهایی که گفته‌اند قضا و قدر علت پیدایش تمام آثاری است که ما در جهان می‌بینیم و علتی که به معنای سرنوشت تعبیر

می‌شود موجودات را به وجود آورده است حرفی بی معنی زده‌اند.» [۴۴] این منظر در واقع به منتسکیو اجازه می‌دهد به بررسی رفتارهای اجتماعی گوناگون بشری در جوامع مختلف بپردازد و براساس قوانین فیزیکی مورد نظرش علت رفتار متفاوت افراد و گروهها را در جوامع گوناگون، مورد کنکاش قرار دهد هر چند که او بر این اعتقاد بود که «طبیعت همه را یکسان و مساوی خلق کرده است.» [۴۵] لیکن داده‌های عینی و تجربی او از رفتار اجتماعی باعث شد که او بر تأثیر جغرافیا، اقلیم و سایر شرایط طبیعی بر نهاد و رفتار اجتماعی انسانها تأکید ورزد. از نظر او هر حکومت و هر اندیشه‌ای برای هر کشوری مناسب نیست و در عین حال وی بر این باور بود که «آزادی میوه‌ای نیست که در هر آب و هوایی پرورش یابد و به همین جهت در دسترس همه ملتها نیست.» بنا به باور منتسکیو «نزد ملل چادر نشین و گله دار روحانیون دارای قدرت زیاد هستند زیرا مردم به خرافات و موهومات ایمان دارند و چون ظاهراً اعمال آنها الهام و مقررات آسمانی است و پیشوای مذهبی هستند در مردم نفوذ پیدا می‌کنند.» [۴۶]

منتسکیو بر وجود قوانین طبیعی حاکم بر رفتار اجتماعی و تاریخی معتقد بود. او در کتاب روح القوانین «در جستجوی ارتباطی است میان نظامهای قانونی که ساخته بشر است از یک سو و قوانین گریزناپذیر طبیعت که خارج از اختیار بشر است از سوی دیگر.» از نظر منتسکیو قوانین طبیعت مقدم است و قدرت انتخاب ما که موجودی مدرک هستیم به کاربرد عقل، در تحلیل قوانین طبیعی و برداشت ما از آن بستگی دارد. ضرورت تاریخی همیشه نیرومندتر از نیازهای فردی است «هیچ وقت تضاد و اتفاق بر جهان حکومت نکرده است. علل کلی اخلاقی و فیزیکی هستند که نظام پادشاهی را تعالی می‌بخشند از آن حراست می‌کنند و یا آن را بر خاک سیاه می‌نشانند.» [۴۷]

عینی‌گرایی منتسکیو خود یکی از دلایلی است که برخلاف برخی از متفکرین آن عصر در جهت ساماندهی اجتماعی و تعدیل قدرت وی را به پندهای اخلاقی و یا نظریه‌های ایده‌آلیستی در برقراری یک حکومت قابل قبول متوسل ننمود. او به ساخت قدرت و بازتاب آن توجه می‌نماید و بدیهی است مهار قدرت را در تقسیم آن امکان‌پذیر می‌داند و لذا تفکیک قوا را به عنوان راهکاری مناسب مطرح می‌نماید.



## نتیجه‌گیری

در این نوشتار به اختصار تلاش گردید که تأثیر پارادایم‌های غالب فلسفی عصر روشنیابی بر ارائه ساختار سیاسی جدید از سوی منتسکیو بررسی گردد. منتسکیو مانند دیگر متفکران سیاسی بنابر چهارچوب نظری ارائه شده از سوی اسپرینگز در خصوص بررسی آرای متفکران سیاسی، در مرحله نخست به مشکلات فرا روی جامعه خود واکنش نشان داد. مشکلاتی که زاینده فساد و استبداد دستگاه حاکمه سیاسی در دوران لویی چهاردهم و پانزدهم بود. او در مقطعی از تاریخ زندگی می‌کرد که برخلاف ماکیاولی حفظ امنیت و ثبات و یکپارچگی دغدغه اصلی وی محسوب نمی‌گردید. به همین علت در پی یافتن مشکل فرا روی جامعه‌اش، به جای عدم وجود قدرت متمرکز و مطلقه، ریشه مشکل را در تمرکز قدرت در فرد و یا گروه خاصی جستجو می‌کرد. در اینجا است که مؤلفه‌های فلسفی عصر روشنیابی همان‌گونه که در مباحث گذشته مطرح گردید به شکل مستقیم و یا غیرمستقیم با طرح، خلق و بسط «انسانی متعلق و قائم به خویش» چنین فرصتی را فراهم نمود که پارادایم‌های سیاسی مطرح در عصر روشنیابی همانند آزادی، مساوات، قانون‌گرایی، تساهل، استبداد ستیزی و... بیش از پیش سرلوحه طراحی ساختارهای سیاسی مدرن از سوی متفکران عصر روشنیابی و پس از آن قرار گیرد.

منتسکیو در چنین فضایی به برجسته کردن قانون و امکان قانون‌گذاری انسان در همه زمینه‌های اجتماعی و سیاسی اهتمام ورزید. او با ارائه نظریه‌اش در زمینه تفکیک قوا تلاش کرد با مهار قدرت در راستای حفظ آزادی‌های فردی و دوری از استبداد، راهکاری جهت برون رفت جامعه از بحران زمانه خویش مطرح نماید.

## یادداشت‌ها

۱. این مک‌لین، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، حمید احمدی (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۲) صص ۲۶۶-۲۶۴.
۲. سیروس آریان‌پور در مقدمه‌ای مبسوط بر کتاب «یک بار دیگر روشنیابی چیست؟» با بررسی واژه Aufklärung در نزد کانت و دیگران معتقد است که ترجمه دقیق‌تر و کارآمدتر این واژه در زبان فارسی به جای کلمه «روشنگری» واژه «روشن‌یابی» می‌باشد که ما نیز بر همین اساس از واژه روشنیابی استفاده کرده‌ایم.
۳. روری پورتر، مقدمه‌ای بر روشنی‌نگری، سعید مقدم (تهران: نیک آیین، ۱۳۷۸) ص ۶۰.
۴. توماس اسپریگنز، فهم نظریه‌های سیاسی، چ سوم، فرهنگ رجایی (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۷).
۵. همانگونه که اسپریگنز یادآور می‌شود، مراحل شکل‌گیری نظریه سیاسی با پیروی از یک «منطق درونی» از چهار قسمت عمده تشکیل می‌شود: الف) شناسایی مشکل جامعه ب) یافتن ریشه مشکل پ) بازسازی خیالی دنیای سیاسی در ذهن متفکر سیاسی ت) یافتن راه حل مشکل.
۶. وت جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، علی رامین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲) صص ۲۸۹-۲۹۰.
۷. ویل و آریل دورانت، تاریخ تمدن، عصر وثر، ج ۹، گروه مترجمان (تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰) ج ۳، صص ۳۸۵-۳۹۰.
۸. فرانتس نویمان، آزادی، قدرت و قانون، عزت‌الله فولادوند (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳) ص ۲۲۵.
۹. گائنانا موسکا، تاریخ مکتبهای سیاسی، حسین شهیدزاده (تهران: مروارید، ۱۳۷۰) ج ۲- ص ۲۳۹.
۱۰. لوید اسپنسر و آندرژ کروز، روشنی‌گری، مهدی شکیبانیا (تهران: شیرازه، ۱۳۷۸) ص ۲۹.
۱۱. منتسکیو، روح القوانين، علی‌اکبر مهتدی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶) ص ۲۶.
۱۲. ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، باقر پرهام (تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰) صص ۲۶-۲۵.
۱۳. فرانتس نویمان، همان کتاب، ص ۲۲۳.
۱۴. فرانتس نویمان، همان کتاب، ص ۲۵۳.
۱۵. اندرو وینست، همان کتاب، ص ۱۰۶.
۱۶. همان کتاب، ص ۱۱۱.
۱۷. فرانتس نویمان، همان کتاب، صص ۲۳۷-۲۳۶.

۱۸. همان کتاب، ص ۲۳۱.
۱۹. فرانکلین لووان بومر، جریانهای بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، حسین بشیریه (تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۰) ص ۴۷۱.
۲۰. همان کتاب، ص ۴۶۵.
۲۱. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، از ولف تا کانت، اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر (تهران: سروش، ۱۳۷۲) ص ۲۴.
۲۲. ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری، یدالله موقن (تهران: نیلوفر، ۱۳۷۰) ص ۶۴.
۲۳. همان کتاب، ص ۶۳.
۲۴. لوسین گلدمن، فلسفه روشنگری، بورژوازی مسیحی و روشنگری، منصوره کسویانی (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۶) صص ۴۹-۵۱.
۲۵. ارنست کاسیرر، همان کتاب، ص ۳۳۲.
۲۶. منتسکیو، همان کتاب، ص ۸۷.
۲۷. اندر وینسنت، همان کتاب، ص ۱۶۴.
۲۸. منتسکیو، همان کتاب، صص ۸۷-۸۸.
۲۹. کریستیان دلاکامپانی، فلسفه سیاست در جهان معاصر، بزرگ نادرزاده (تهران: هرمس، ۱۳۸۲) صص ۱۱۹-۱۲۱.
۳۰. همان کتاب، ص ۸۸-۸۹.
۳۱. ژان فرانسوا دورتیه، علوم انسانی گستره شناخت‌ها، مرتضی کتبی و دیگران (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲) ص ۳۸۷.
۳۲. ژار شومین و دیگران، قرارداد اجتماعی روسو (متن و در زمینه متن)، کلانتریان (تهران: آگه، ۱۳۷۹) ص ۵۵۷.
۳۳. روی پورتر، همان کتاب، ص ۶۳.
۳۴. منتسکیو، همان کتاب، ص ۲۹۴.
۳۵. همان کتاب، ص ۱۰۶.
۳۶. اندرو وینسنت، همان کتاب، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۳۷. منتسکیو، همان کتاب، ص ۳۳۶.

۳۸. برگرفته از مقاله فریدریش فون هایک (آزادی و عقل سنت) در کتاب: هانا آرنت و دیگران، خرد در سیاست، عزت الله فولادوند (تهران: طرح نور، ۱۳۷۷) صص ۱۲۳-۱۲۲.
۳۹. آیزیا برلین، عصر روشنگری، پرویز داریوش (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴) ص ۶.
۴۰. کریستیان دلاکامپانی، همان کتاب، صص ۷۲-۷۰.
۴۱. فرانکلین لووان بومر، همان کتاب، ص ۴۴۶.
۴۲. ارنست کاسیر، همان کتاب، صص ۹۶-۹۵.
۴۳. همان کتاب، ص ۳۳۸.
۴۴. منتسکیو، همان کتاب، ص ۸۳.
۴۵. همان کتاب، ص ۴۵۴.
۴۶. همان کتاب، ص ۴۸۴.
۴۷. سیدنی پولارد، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، حسین اسدپور پیرانفر (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴) ص ۳۸.



## فهرست منابع

### کتابها

۱. اسپریگنز، توماس، فهم نظریه‌های سیاسی، چ سوم، فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۷.
۲. اسپنسر، لوید و آندرز، کروز، روشنگری، مهدی شکیبانیان، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.
۳. اشتراوس، لئو، فلسفه سیاسی چیست؟، فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۴. آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. باقر پرهام، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۵. آرنست، هانا و دیگران، خرد در سیاست، عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۶. آشوری، داریوش، ما و مدرنیته، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶.
۷. بارت، مندلسون و دیگران، یک بار دیگر: روش‌نمایی چیست؟، سیروس آریان‌پور، تهران: آگاه، ۱۳۸۱.
۸. برلین، آیزیا، عصر روشنگری، پرویز داریوش، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
۹. پورتر، روری، مقدمه‌ای بر روش‌نگری، سعید مقدم، تهران: نیک آیین، ۱۳۷۸.
۱۰. پولارد، سیدنی، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، حسین اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
۱۱. جونز و ت، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، عنی رامین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۲. دلاکامپانی، کریستیان، فلسفه سیاست در جهان معاصر. بزرگ نادرزاده، تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
۱۳. دورانت ویل و آریل، تاریخ تمدن، عصر و اثر، ج ۹. گروه مترجمان، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۴. دورتیه، ژان فرانسوا، علوم انسانی گستره شناخت‌ها، مرتضی کتبی و دیگران، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
۱۵. شومین، ژار و دیگران، قرارداد اجتماعی روسو (متن و در زمینه متن)، کلاتریان، تهران: آگاه، ۱۳۷۹.
۱۶. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، از ولف تا کانت، سماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: سروش، ۱۳۸۲.
۱۷. کاسیرر، ارنست، فلسفه روشنگری، یدالله موقن، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۰.
۱۸. کانت، امانوئل و دیگران، روش‌نگری چیست؟ نظریه‌ها و تعریف‌ها، سیروس آریان‌پور، تهران: آگاه، ۱۳۷۶.
۱۹. گلدمن، لوسین، فلسفه روشنگری، بورژوازی مسیحی و روشنگری، منصوره کاویانی، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۶.
۲۰. کوئینتن، آنتونی و دیگران، فلسفه سیاسی، مرتضی سعیدی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱.

۲۱. گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیت، محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۲۲. لووان بومر، فرانکلین، جریانهای بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، حسین بشیریه، تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۰.
۲۳. مک لین، ایان، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، حمید احمدی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۲.
۲۴. منتسکیو، روح القوانین، علی اکبر مهندی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۲۵. موسکا، گائتانو، تاریخ مکتبهای سیاسی، حسین شهیدزاده، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
۲۶. نویمان، فرانتس، آزادی، قدرت و قانون، عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
۲۷. وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.

#### مقالات

۲۸. جهاننگلو، رامین، «مدرنیته از مفهوم تا واقعیت»، فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، شماره ۱۰، (زمستان ۱۳۷۴).
۲۹. هودشتیان، عطاء، «مقدمه‌ای بر زایش و پویش مدرنیته»، ماهنامه نگاه نو، شماره ۲۰، (خرداد و تیر ۱۳۷۳).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی